



پروین ابراهیم
دانشجوی کارشناسی ارشد
رشته: الهیات، فلسفه و کلام اسلامی

ملاصدرا

اصل حرکت جوهری

بر مبنای حرکت جوهری، تغییراتی که صور نوعیه پیدا می‌کنند، تغییرات دفعی و به نحو کون و فساد نیست، بلکه تغییراتی تدریجی است. در عالم طبیعت، چه فلکی و چه عنصری، امر ثابتی وجود ندارد و جوهر و جمیع اعراضش در حرکت اند. یعنی در عالم طبیعت روی هیچ چیز نمی‌توان دست گذاشت که ثابت باشد. صور نوعیه و ماده‌ی جوهریه و صور جسمیه و نفوس انسانیه و نفوس فلکی و حتی اجسام فلکیه که به نظر ثابت می‌آیند، هم در حرکت اند و در حال تجدد و حدوث اند و قدیم زمانی ندارند و هرچه که داریم نه تنها حادث اند، بلکه عین تجدد و حدوث اند. لازمه‌ی حرکت جوهری و ذاتی عالم این است که طبیعت در حدوث دائم و فانی دائم قرار دارد؛ بشما همه حادث می‌شود و بشما فانی، ولی حدوث و دوامی که به هم متصل اند. ملاصدرا بعد از طرح حرکت جوهریه در تمام اجرام آسمانی و زمینی، بر مدعای خود آیاتی از کلام اللّه مجید را نقل می‌کند (ر. ک: صدرالدین، ۱۳۸۳ ه. ق، ج ۳: ۱۱۰):

- «و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مرالسحاب» [نمل/ ۸۸]: و کوه‌ها را می‌بینی و گمان می‌بری ثابت اند، در حالی که می‌گذرند مانند گذران ابرها.
- «یل هم فی لبس من خلق جدید» [ق/ ۱۵]: بلکه ایشان اند در پرده‌ای از آفرینش نوین.
- «یوم یقول لها و للارض اتبیا طوعاً و کرهاً قالتا أتینا طائعتین» [فصلت/ ۱۱]: و روزی که به آسمان و زمین می‌گوید بیایید خواه و ناخواه؛ و می‌گویند آمدیم در حالی که فرمان برداریم. البته او قبل از این آیات، براهین عقلی نیز بر حرکت جوهری اقامه می‌کند که در ادامه به نقل آن‌ها می‌پردازیم.

براهین حرکت جوهری

این برهان با برهان سابق در این است که در برهان اول، رابطه‌ی علیت جوهر برای عرض مطرح است، اما در برهان دوم رابطه‌ی عروض.

۳. ملاصدرا سومین برهان را تحت عنوان «برهان مشرقی آخر» ذکر کرده است. او در این برهان هم چنین از اصل «بودن عرض از مراتب جوهر» استفاده کرده است و در کنار اصل تشخیص، برهان دیگری بر اثبات حرکت در جوهر اقامه می‌کند. در این برهان، هم چنین از رابطه‌ی بین جوهر و عرض استفاده شده و آن رابطه این است که عرض از آثار و نشانه‌ی تشخیص وجود است. این برهان چنین است:

هر جوهر جسمانی دارای گونه‌ای از هستی است که مستلزم عوارضی است که جدایی ناپذیر از جوهرند. و این عوارض جدایی ناپذیر همان‌هایی هستند که عموم حکیمان آن‌ها را مشخصات اشیا می‌خوانند؛ در حالی که حق این است که این‌ها علامات جدایی ناپذیر برخاسته از این تشخیص‌اند. چون فقط هستی است که بالذات مشخص است و آن عوارض جدایی ناپذیر برخاسته از این تشخیص‌اند؛ هم چون روشنایی که از منیر و حرارت که از نار بر می‌خیزد. این مطلب که معلوم شد، حال می‌گوییم هر تشخیص جسمانی که همه یا بعضی از این مشخصات در آن از قبیل زمان، کمیت، وضع مکان و غیره دگگون می‌شوند، این دگرگونی تابع وجودی است که مستلزم آن‌هاست و بلکه عین دگرگونی این وجود است، به خاطر این که وجود هر طبیعت جسمانی ذاتاً امری است پیوسته، کمیت‌دار، مکان‌دار، زمان‌دار و وضع‌دار. از این رو تبدیل مقدار، رنگ و وضع، موجب تبدیل وجود شخصی جوهر جسمانی است و این همان حرکت در جوهر است (ر. ک: همان، ص ۱۰۳).

بنابراین، چون اعراض از مراتب وجود و علامت تشخیص‌اند، و به عبارتی هرگونه صفت در شیء عیناً صفت و عارضه‌ی وجود خاص آن است، پس حرکتش در واقع عین حرکت هویت شیء است و نو شدن اعراض جز از طریق نو شدن جوهر نیست.

۴. برهان دیگر در باب حرکت جوهری، از طریق ابطال کون و فساد است. آقای مطهری در این رابطه می‌گوید: آن چه مسلم است این که در طبیعت، چه در جوهر چه در عرض، تغییر پیدا می‌شود و امثال شیخ متکر این جهت نیستند و می‌گویند: تغییرها به نحو کون و فساد است. یعنی یک جوهر ممکن است تغییر

۱. «اولین برهانی که بر اثبات حرکت جوهری می‌توان ذکر کرد، برهانی است که ملاصدرا در باب کیفیت ربط ثابت به متغیر (ر. ک: صدرالدین، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۳: ۶۸) ذکر کرده است. به عبارت دیگر در ربط متغیر به ثابت چاره‌ای جز این نیست که طبیعت جوهریه را سیال بالذات بدانیم. چون علت مباشر حرکات عرضی مثل حرکت روبه بالای آتش یا روبه پایین سنگ، خود طبیعت آن‌هاست. چون علت المتغیر متغیر و مفروض این است که در این جا خود طبایع علت حرکت هستند، پس علت متغیر هستند و باید طبق قاعده‌ی فوق متغیر باشند. این صور نوعیه تا خودشان متغیر نباشند، ممکن نیست تغییر و حرکت در ظاهر آن‌ها پیدا شود» (ر. ک: مطهری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۱).

پس حرکات عرض باید منتهی شود به حرکات ذاتی. لذا این حرکات ذاتی، نیاز به علتی که به آن حرکت بدهد ندارد، بلکه نیاز به علتی دارد که وجود آن را افاضه کند و به این ترتیب، مشکل ربط ثابت به متغیر نیز حل می‌شود.

۲. دومین برهانی که ملاصدرا براساس رابطه‌ی بین عرض و جوهر اقامه می‌کند، در اسفار تحت عنوان «فی استیفاف برهان آخر علی وقوع الحریکه فی الجواهر» مطرح می‌شود. (ر. ک: صدرالدین، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۳: ۱۰۱) که البته قبل از ارائه‌ی اصل برهان، به منظور ارائه‌ی تصویر صحیح از رابطه‌ی بین جوهر و عرض بیان می‌کند که رابطه‌ی بین آن‌ها رابطه‌ی علت و معلول نیست، بلکه لازم و ملزوم است. چرا که اگر فاعل طبیعی بخواهد علت طبیعت خودش باشد، لازم می‌آید در تأثیر فاعلیتیش نیاز به شرایط و وضع و محاذات نداشته باشد، اما طبیعت در وجودش بی‌نیاز از ماده نیست. به هر حال، بیان و تذکر این رابطه دلالت بر این مطلب دارد که سیلان در یکی عین سیلان در دیگری باشد.

و اما اصل برهان: «یکی از دلایل حرکت جوهری، مسئله‌ی تبعیت اعراض از موضوعات است. در واقع، وجود لئفسه عرض عین وجوده لغیره است. لذا عرض هیچ استقلال‌ی در مقابل جوهر ندارد. نه تنها استقلال ندارد، بلکه عرض از مراتب وجود جوهر است، نه این که صرفاً مثل علت و معلول استقلال نداشته باشد، بلکه در جوهر و عرض، به یک نوع وحدت نیز اشاره می‌شود» [مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۸۹].

پس حرکت در اعراض دلیل بر حرکت در جوهر است. تفاوت





بکند. به نحوی که ماهیتش عوض شود. صورتی از آن از بین برود و صورت جدید بیاید. چنین تغییری را به کون و فساد تعبیر می‌کنند. (نه این که جوهری به ماده و صورتش، یکسره معدوم شود، بلکه مثل خیمه‌ای که قائم به عمودی است، دائماً عمودی می‌رود و عمود دیگر به جای آن می‌آید، ولی خیمه باقی می‌ماند.) مرحوم آخوند می‌گوید: آیا اصلاً کون و فساد امکان دارد؟ اساساً تغییر مساوی است با خروج شیء از قوه به فعلیت؛ اما جز به نحو تدریجی امکان ندارد. چون محال است که ماده‌ی قائم به صورت علی‌البدل باشد. ماده‌ای که نمی‌تواند قائم به ذات خود باشد، اگر صورتی معدوم شود و لو این که در همان لحظه صورت دیگر بخواهد برایش موجود شود، مستلزم استقلال ماده است و ماده ولو با فرض «آن‌ما» از صورت نمی‌تواند خالی باشد. و چنان که قائل به تبدیل صورت بشویم، معنایش قهراً تالی صورت است. چون ممکن نیست ماده در یک آن دارای دو صورت باشد. مثلاً آن‌جا که آب تبدیل به هوا می‌شود، واقعاً این جور نیست که صورتی معدوم شود و صورتی بیاید و دو موجود مستقل از یکدیگر باشند در این جاها هم حلقه‌ی متوسط دارد. اعم از این که ایشان احساس بکنند یا نکنند (ر. ک: مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۹-۱۰۲).

بنابراین، از آن‌جا که تغییرات در جوهر و عرض اشیا و تبدیل صورتی به صورت دیگر قابل انکار نیست، و طرف دیگر این تغییرات نمی‌تواند به صورت کون و فساد یا دفعی باشند، پس این تغییرات باید به نحو تدریجی در جوهر اشیا رخ بدهند و این همان حرکت جوهری است.

۵. برهان دیگر ملاصدرا بر حرکت جوهری مبنی بر نظری وی در باب «حقیقت زمان» است. او بر خلاف بعضی از فلاسفه، نه تنها به وجود و واقعیت زمان در خارج ادعان دارد، بلکه آن را بعدی واقعی از واقعیات می‌شناسد (ر. ک: صدرالدین، ۱۳۸۹، ه. ق، ج ۷: ۲۸۹). «به نظر حکیمان قبل از ملاصدرا، زمان حقیقتی است که اجزای آن ذاتاً و نه به دلیل امر دیگر، نسبت به هم تقدم دارند و این تقدم و تأخر، لازمه‌ی ماهیت آن‌هاست. زمان هویتی است جاری، سیال و سکون ناپذیر. موجودات به دلیل هم‌نشینی با این سیلان مستمر، موصوف به تقدم و تأخر می‌شوند. به تعبیر دیگر، حوادث با زمان‌اند و در زمان‌اند، اما خود زمانمند نیستند. اتصاف حوادث به صفات قبل و بعد عاریتی است، اما اتصاف اجزا و زمان به قبلیت و بعدیت، ذاتی و از پیش خود است. پس به گمان آنان، زمان بعدی از ابعاد

هستی موجودات مادی نیست. اشیا ذاتاً در گذر و جریان نیستند، بلکه زمان این مهر و نشان را به آن‌ها می‌نهند. ملاصدرا این اعتقاد را مورد نقد و پرسش قرار می‌دهد و می‌گوید: هیچ‌گاه چیزی نمی‌تواند صفتی را پذیرا شود که لازمه‌ی ذاتش خلاف آن صفت باشد. نمی‌توان چیزی را که مکان‌پذیر نیست، در مکان جای داد و یا جسمی را که ذاتاً حرارت‌پذیر نیست، گرم کرد. پس گذشت زمان بر چیزی، دست‌کم نشانه‌ی آن است که آن چیز پذیرای زمان است و این پذیرندگی ریشه‌ای درونی می‌خواهد. اشیا و کائنات مادی، اگر ذاتاً ثابت و بی‌قرار باشند، بر آن‌ها زمان نخواهد گذشت. به سخن دیگر، هستی موجود مادی به گونه‌ای است که آن‌ها را زمان‌مند می‌کند؛ هم‌چنان که همین هستی آن‌ها را مکانمند نیز می‌کند. نمی‌توان تصور کرد که موجودات مادی، در عین مادی بودن، دست از هستی کنونی خود بکشند و وجودی بیابند که نسبت به زمان و مکان بی‌تفاوت باشد؛ یعنی نه پای‌بند زمانی خاص و نه در بند مکانی خاص باشند» (سروش، ۱۳۶۹: ۳۹-۳۸).

خلاصه آن‌که چون اشیا صفت زمان را می‌پذیرند و زمانمندند، لذا باید ذات آن‌ها مستلزم چنین صفتی باشد. به عبارت دیگر، اشیا باید ذاتاً وجودی زمانمند، تدریجی و سیال داشته باشند تا پذیرای وجودی ناآرام باشند. هم‌نشینی بین اشیا و زمان، دلیل سنخیت آن‌هاست.

۶. برهان دیگر ملاصدرا در باب حرکت جوهری از طریق غایتمندی طبیعت است. او می‌گوید: «طبیعت ذو غایت است. یعنی هر قوه‌ای که در طبیعت است، متوجه به سوی غایتی است و این اصل که شما قبول دارید که هر طبیعتی متوجه به سوی غایتی است، این با کون و فساد معتقد شما قابل توجیه نیست و تنها با حرکت جوهری قابل توجیه است. چون شما می‌گویید که ماده دارای یک صورتی است و این صورت معدوم می‌شود و صورت دیگری به جایش می‌آید. بنابراین فرض، طبیعت نمی‌تواند غایت داشته باشد، زیرا چیزی غایت دارد که مغیا، به سوی آن در حرکت باشد و بخواهد به ذات برسد» (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۱۴). بنابراین، از آن‌جا که نه اصل غایت داشتن طبیعت قابل انکار است و نه تبدیل صورتی به صورت دیگر، و از طرف دیگر، کون فساد یا تغییر دفعی نمی‌تواند غایت داشته باشد. بنابراین تغییرات در صورت، باید به نحو تدریجی باشد و این همان حرکت جوهری است.

در این قسمت، به منظور تأکید بر مفهوم حرکت جوهری ذکر

دو نکته لازم است:

الف) رابطه‌ی حرکت جوهری با اصل «اصالت وجود»

«حرکت جوهری ملاصدرا بر پایه‌ی اصالت داشتن وجود و اعتباری بودن ماهیت استوار است. در واقع، حرکت جوهری او حرکت وجودی است. از نظر او، حرکت نحوه‌ی وجود سیال و وجود سیال مرتبه‌ای از مراتب حقیقت وجود است. ملاصدرا سیلان و ثابت را دو وصف تحلیلی برای وجود سیال و ثابت می‌داند. به طور کلی، در جمیع انحای حرکت، باید حرکت را عرض تحلیلی برای موضوع به شمار آورد و آن را به وجود نسبت داد. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که سؤال از این که در حرکت جوهری خود شیء چه می‌شود، سؤالی برخاسته از نگرش اصالت‌ماهریتی است. خود شیء بنا بر اصالت وجود، وجودش است و حرکت هم نحوه‌ی وجود است. بدین لحاظ، در حرکت جوهری خود شیء همان وجود متحرک است نه چیزی که آن چیز در حرکتی است» [اکبریان، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۱].

ب) در حرکت چه چیزی از قوه به فعل می‌رسد؟

«وقتی که حرکت، حرکت جوهری باشد، در این جا متحرک و مافی‌الحرکه جوهر است؛ مسلماً آن چه که از قوه به فعل خارج می‌شود، خود جوهر است. اما وجود عرض، چون فی نفسه عین وجوده لغیره است، یعنی در آن واحد هم این از قوه خارج می‌شود و هم جسم در این یا تأین، خودش از قوه به فعل خارج می‌شود و این‌ها دو چیز نیست، چون این وجود مستقل از جسم ندارد، پس خواه تعبیر کنیم جسم از قوه به فعل می‌رسد و خواه مقوله، هر دو یکی است» [مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۰].

ملاصدرا در کتاب «اسفار» احکام و اصولی درباره‌ی «حرکت» بیان می‌کند که بعضی از این اصول در رابطه با حرکت در جوهر مورد سؤال هستند. در این قسمت به بیان دو اصل از این اصول و ارتباط آن‌ها با حرکت جوهری می‌پردازیم:

۱. «متحرک غیر از متحرک است» [صدرالدین، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۳: ۳۸].

ملاصدرا شش دلیل بر اثبات غیریت متحرک از متحرک بیان می‌کند (ر. ک: همان، ص ۴۱) که در این جا به دو مورد آن اکتفا می‌شود:

الف) حرکت یک صفت امکانی وجودی است و نسبت حرکت به متحرک نسبت شیء خارجی است به شیء دیگر که او را قبول می‌کند. و از این جهت، حرکت محتاج به قابل یعنی متحرک است و از حیث دیگر، حرکت حادث است و احتیاج به محدث و فاعل،

یعنی متحرک دارد. پس متحرک غیر از متحرک است.

ب) حرکت کمال و به عبارت دیگر فیض است. معطی کمال، محال است فاقد همان کمال باشد.

نتیجه: معطی حرکت محال است فاقد حرکت باشد؛ پس آن چه که حرکت را می‌پذیرد و خود آن را فاقد است، نمی‌تواند معطی باشد. پس حرکت خارج از آن «متحرک» است. پس متحرک غیر از متحرک است.

حال این موضوع، یعنی غیریت متحرک از متحرک را، چگونه می‌توان در حرکت جوهری توجیه کرد؟ چرا که در حرکات جوهری، شیء در عین حال که متحرک است، متحرک هم می‌باشد. «توضیح این مطلب چنین است که در حرکاتی که از ذات شیء انتزاع می‌شوند، فاعل و قابل یکی است. در واقع، قابلیت حقیقی در کار نیست؛

حرکت ذاتی به نحو جعل بسیط است؛ یعنی چیزی جعل می‌شود که ذاتش عین حرکت است. اما حرکت عرضی به نحو جعل تألیفی است؛ یعنی جعل الشی المتحصل متحرکاً. در حرکات‌های عرضی ما نیازمند موضوعی هستیم که از جهتی بالقوه و از جهتی بالفعل باشند، اما در حرکت ذاتی ما نیازمند به موضوع حرکت مما بالقوه و مما بالفعل نیستیم

چنانچه از جهت از حاق ذات اربعیت

انتزاع می‌شود، اما بین آن‌ها قابل و فاعل در کار

نیست» [مطهری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۷۷].

۲. «عله المتغیر متغیر» [صدرالدین، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۳: ۶۱].

چون حرکت عین تجدد و تغییر است و اجزای آن تدریجاً پیدا می‌شود و معدوم می‌گردد، بنابراین علت آن نیز باید متغیر باشد.

در غیر این صورت، معلول از علت خود انفکاک حاصل می‌کند؛ در صورتی که انفکاک علت از معلول محال است. (فرض این است که متغیر دارای اجزا و مراتب است و ممتد به استداد زمان. اگر معلول از مرتبه‌ی اول بگذرد و به مرتبه‌ی دیگر برود و علت ثابت باشد، انفکاک معلول از علت حاصل می‌شود.)

حال بر اساس این اصل، اشکال هم به برعلی وارد است و هم به



ملاصدرا و آن این که بر اساس این اصل، سلسله‌ی علل و معلول‌های متغیر باید بی‌نهایت باشد و به عبارت دیگر، تسلسل لازم می‌آید؛ در حالی که در رأس این سلسله خداوند لایتغیر وجود دارد.

و اما این اصل با توجه به واقعیت حرکت جوهری این گونه توضیح داده می‌شود که: «اگر متحرکی باشد که حرکت صفت ذاتی آن باشد، اگر خود حرکت را بخواهیم معلول حساب کنیم، حرکت چون ذاتی آن شیء است، علت نمی‌خواهد. ولی اگر بحث از علت خود متغیر باشد نه تغییر آن، پس این اصل در متغیرهایی است که تغییرشان ذاتی نباشد؛ اما متغیرهای ذاتی احتیاج به علت متغیر ندارند، بلکه ثابت هم می‌تواند علت آن‌ها باشد» [مطهری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۱۲].

تفاوت حرکت ذاتی با حرکت عرضی

حرکت ذاتی به نحو جعل بسیط است؛ یعنی چیزی جعل می‌شود که ذاتش عین حرکت است. اما حرکت عرضی به نحو جعل تألیفی است؛ یعنی جعل الشی المتحصّل متحرکاً. در حرکت‌های عرضی ما نیازمند موضوعی هستیم که از جهتی بالقوه و از جهتی بالفعل باشد، اما در حرکت ذاتی ما نیازمند به موضوع حرکت مما بالقوه و مما بالفعل نیستیم.

نسبت حرکت عرضی با موضوعش نسبت امکانی است. اما در حرکات جوهری، حرکت لازمی ذات موضوعش است. در حرکات عرضی ما یک حرکت داریم و یک متحرک یا موضوع؛ چون حرکت حدوث است و کل حادث مسبوق به ماده و مده. اما در حرکات جوهری، حرکت عین متحرک است و فرق این دو تحلیلی است. در خارج با هم فرق ندارند. یعنی در باب جواهر که متحرک بالذات هست، نسبت حرکت با جوهر جسمانی نسبت بعد است با آن. یعنی حرکت چیزی است که از حاق ذاتش انتزاع می‌شود، نه این که حقیقتی است که به آن ضمیمه شود. پس در این حرکت فاعل و قابل یکی است. در حرکت ذاتی اصلاً قابلیت حقیقی در کار نیست. اما باید گفت، اگر حرکت را به جهت حدوثش نیازمند به موضوع بدانیم، در این صورت می‌توان قابل و مقبول در نظر گرفت. به این بیان که هر مرتبه‌ای از مراتب حرکت قابل باشد، برای مراتب دیگر که مقبول است. پس موضوع و مافیة الحركة یکی است. اما در حرکات عرضیه قابل جسم است و مقبول عرض و مافیة الحركة و موضوع یکی نیست.

علت حرکات عرضی باید متغیر باشد، اما در حرکت جوهری لازم نیست علت آن متغیر باشد.

نتیجه‌گیری

حرکت جوهری یکی از مهم‌ترین اصول فلسفی در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی است که بر اساس آن، جهان ذاتاً وجودی سیال و گذرا است که شیء متحرک، مادام هویت نوین می‌یابد، اما این هویت‌های نوین به دلیل اتصال و پیوستگی وجودی یک هویت شخصی واحد را تشکیل می‌دهند. یعنی در عین عوض شدن متحرک، باز همان متحرک را داریم.

ملاصدرا از حرکت جوهری برای تبیین بسیاری از مسائل فلسفه استفاده کرده است. این اصل تبیین‌کننده‌ی کیفیت ربط ثابت به متغیر، رابطه‌ی جوهر و عرض، زمانمند بودن اشیا و غایت‌مندی طبیعت است که هر یک به عنوان دلیلی بر اثبات حرکت جوهری به کار می‌رود.

حرکت جوهری یکی از مهم‌ترین اصول فلسفی در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی است که بر اساس آن، جهان ذاتاً وجودی سیال و گذرا است که شیء متحرک، مادام هویت نوین می‌یابد، اما این هویت‌های نوین به دلیل اتصال و پیوستگی وجودی یک هویت شخصی واحد را تشکیل می‌دهند. یعنی در عین عوض شدن متحرک، باز همان متحرک را داریم

منابع:

۱. اکبریان، رضا. مجموعه مقالات همایش جهانی حکیم ملاصدرا. بنیاد حکمت اسلامی ملاصدرا. ۱۳۸۰.
۲. سروش، عبدالکریم. نهاد نأزآم جهان، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول. ۱۳۶۹.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد. الاسفار الاربعه (ج ۳). ۱۳۸۳ هـ. ق.
۴. _____ . الاسفار الاربعه (ج ۷). ۱۳۸۹ هـ. ق.
۵. _____ . الاسفار الاربعه (ج ۸). ۱۳۷۸.
۶. مطهری، مرتضی. حرکت و زمان در فلسفه‌ی اسلامی (ج ۱). انتشارات حکمت. چاپ اول.
۷. _____ . حرکت و زمان در فلسفه‌ی اسلامی (ج ۲). انتشارات حکمت. چاپ اول.